

صراط



به خاطر طول سال‌هایی که فقهای شیعه و خود گروه شیعه در دنیای اسلام به قدرت و حکومت دسترسی نداشتند و فقه شیعه، یک فقه غیرحکومتی و فقه فردی بود، امام بزرگوار، فقه شیعه را به سمت فقه حکومتی کشاند.

همچنان که اهل فن اطلاع دارند، در میان کتب فقهی شیعه بسیاری از مباحثی که مربوط به اداره کشورند – مثل مسئله حکومت، مسئله حسبه و چیزهایی که با کارهای جمعی و داشتن قدرت سیاسی ارتباط پیدا می‌کند – چند قرن است که جایشان خالی است. بعضی از آنها از اوایل هم در کتب فقهی شیعه، مورد تعرض قرار نگرفته است؛مثل همین

مسئله حکومت. بعضی مسائل مثل مسئله جهاد – که به یک مسئله اساسی در فقه اسلام است – چند قرن است که از کتب فقهی استدلالی شیعه، به تدریج کنار گذاشته شده و در اغلب کتب فقهی استدلالی، مورد توجه قرار نگرفته است. علت هم معلوم است. فقهای شیعه در این مورد تقصیر یا قصوری نکرده‌اند. برای آنها این مسائل مطرح نبوده است. شیعه، حکومت نداشته است. فقه شیعه، نمی‌خواسته جامعه سیاسی را اداره کند. حکومتی در اختیار او نبوده است که جهاد بخواهد آن حکومت را اداره کند و احکامش را

نوع‌شناسی احکام فقهی در تفکر امام(ره)

حکم حکومتی همان حکم ثانویه نیست



یکی از موضوعات مهمی که در شناخت دستورات دینی و ناحیه صدور آن به صورت مستقیم یا با واسطه از سوی شارع مقدس همواره میان علمای شیعه مطرح بوده،موضوع احکام اولیه و ثانویه است. پیرنگ بودن این موضوع بین فقها در طول تاریخ تشیع یکی از مزیت‌های اجتهاد شیعی نسبت به فقه سایر مذاهب اسلامی است؛ چراکه با تعریف حدود اختیارات برای فقیه در استنباط شرعیات بنا بر مقتضای زمانه، پویایی لازم برای صدور اوامر و نواهی دینی از سوی مجتهدین در هر دوره زمانی ایجاد شده است. با پر رنگ شدن فقه اجتماعی و نظریات سیاسی فقه در قرون گذشته، علاوه بر موضوع احکام اولیه و احکام ثانویه مسئله فرامین صادره از سوی حاکم دینی با فرض استقرار حکومت دینی در جامعه اسلامی نیز به بررسی‌های فقهی افزوده شد.

در این یادداشت تلاش شده است تا گزیده‌ای از مفاهیم مورد بحث قرار گرفته پیرامون ماهیت احکام اولی و ثانوی وضع ذیل اندیشه فقهی حضرت امام خمینی(ره) مطرح گردد و نسبت آنها با حکم حکومتی مورد بررسی قرار گیرد.

■ **حکم شرعی و تمایز اولی و ثانوی در آن**

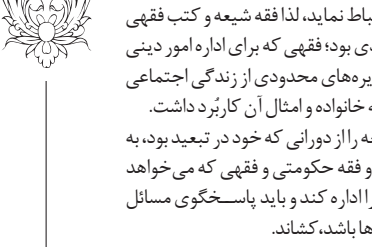
به منظور فهم موضوع احکام اولیه، ثانویه و نسبت آنها با احکام حکومتی، لازم است ابتدا تأملی در مفهوم احکام حکومتی داشته باشیم. در تعریف «حکم شرعی» تعاریف بسیار فراوانی از ابتدا تاکنون از سوی فقها صورت گرفته است.از جمله شهید اول صاحب کتاب مهم فقهی «لمعه» حکم را «دستور شرع در ارتباطات با عمل مکلف به گونه اقتضا و تخبیر با وضع» تعریف کرده است و غزالی در تعریفی ساده‌تر آن را «خطابات شارع به مکلفین» دانسته است.فقهای معاصر نیز تعاریفی مشابه از احکام شرعی ارائه نموده‌اند. به عنوان مثال در تعریف شهید صدر«حکم، قانون وضع شده از طرف خداوند متعال، برای تنظیم حیات بشری» است و امام خمینی(ره) نیز آن را با عبارت «راهه دهنده فقهای معاصر نیز تعاریفی مشابه از احکام مظهرات آن را اظهار نماید» تشریح کرده است. از تعاریف مشابه فوق و سایر تعاریف وضع شده توسط فقهای می‌توان به این جمع‌بندی رسید که در اعتقاد فقهای دین، احکام شرعی در واقع اعتباراتی هستند که شارع طبق آن مکلف را امر یا نهی از عملی کرده است. این اعتباریات خود در یک دسته‌بندی کلی به دو دسته اولیه و ثانویه تقسیم می‌شوند.

احکام اولیه آن دسته از دستورات هستند که شارع دین بر مبنای فساد یا صلاح موجود در یک موضوع یا متعلقات آن تشریع کرده است. به عبارت دقیق‌تر، حکم اولی توسط شارع بر مبنای وجود مصالح یا مفاسد ذاتی افعال وضع می‌شوند تا راهنمای سعادت‌تمندی بشر در مسیر هدایت‌تکوینی باشند.

در حالی که احکام ثانویه مواردی است که شارع بر

اندیشه

امام(ره) فقه شیعه را به سوی فقه حکومتی کشاند



اضطرار ندارد، ولی ضرورت ایجاد می‌کند آن را انجام دهد مانند اینکه در انجام ندادن آن کار، بر حوزه مسلمانان یا حاکم مسلمانان، زبانی وارد شود یا سبب هتک حرمت مقام محترمی گردد. همه چیزهای حرامی که یاد شد، هنگام ناگزیری و ناچاری، و راست یا به سبب اینکه حفظ جان و باقی ماندن رمقش، بر خوردن آنها بستگی دارد یا به خاطر پدیدار شدن بیماری شدیدی که در صورت نخوردن چیز حرام، به‌سه‌طور عادی، تحمل نمی‌شود یا به این سبب که با ترک چنین کاری، به سسستی بیش از اندازه که به بیماری می‌انجامد، گرفتار می‌شود یا به جدا شدن از کاروان می‌انجامد…»

تقیه منظور از تقیه آن است که به منظور حفظ جان یا مال یا حتی حفظ اصل دین، برخی اقدامات که نشان دهنده مذهب یا عقاید فرد است ولو آنکه واجب نیز باشد، انجام نگیرد.

در نگاه حضرت امام(ره) مهم‌ترین اقسام تقیه، پنهان کردن حقیقت و عدم افشای آن برای حفظ اصل مذهب است. ایت‌الله خمینی(ره) این‌سویه را بدینگونه توضیح می‌دهند:«از بسیاری از روایات روشن می‌شود، تقیه‌ای که امامان(ع) در مورد آن اهتمام ویژه داشته‌اند، این قسم تقیه است که خود پنهان داشتن حق در دولت باطل، واجب است و مصلحتی که سبب این کار می‌شود، جهات سیاست دینی است. اگر تقیه نبود، مذهب در معرض نابودی قرار می‌گرفت.»

– **مصلحت نظام اسلامی:**

غیر از موارد فوق؛اصل ثانویه دیگری که به‌ص‌دور حکم معارض با احکام اولیه می‌تواند منجر شود، مصلحت نظام دینی است. امام(ره) در اواخر عمر در پیامی مصلحت را اینگونه توصیف می‌نماید: «طالب عزیز، ائمه محترم جامعه در جماعات، روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون، باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام، مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم.»

مصلحت نظام می‌تواند مقدم بسر برخی احکام اولیه به تشخیص فقیه قرار گیرد و نظام فقهی چنین ظرفیتی را به منظور عدم مواجهه با بن بست تعبیه کرده است.

مصلحت نظام می‌تواند مقدم بسر برخی احکام اولیه به تشخیص فقیه قرار گیرد و نظام فقهی چنین ظرفیتی را به منظور عدم مواجهه با بن بست تعبیه کرده است.

مصلحت نظام می‌تواند مقدم بسر برخی احکام اولیه به تشخیص فقیه قرار گیرد و نظام فقهی چنین ظرفیتی را به منظور عدم مواجهه با بن بست تعبیه کرده است.

آن حضرت، صادر شده است، نه به عنوان حکم الهی شرعی و مفاد این حکم سلطانی، این است که رعیت و مردمان حوزه حکومت اسلامی، حق زیان رسانیدن به یکدیگر را ندارند.»

– **اصل اکراه**

اکراه در ادب اوباب فقهی به‌سه‌عنوان یکی از عناوین ثانویه بر شمرده می‌شود که باعث تغییر یا حذف احکام اولیه می‌تواند باشد. البته باید اشاره کرد یک اصل فرعی همیشه نمی‌تواند بر اصول اولیه غلبه پیدا نماید بلکه این اهمیت موضوع است که فقیه را مجاب می‌کند موضوعی ثانویه همچون اکراه را بپذیرد. اکراه بدین معناست که انسان تحت شرایطی تحمیلی قرار گیرد که مجبور شود بر انجام امری معارض حکم اولیه فقهی که عدم اجرای آن مرتب‌تر بر مفسده دیگری شود.

تشخیص اینکه چه مسائلی را می‌توان از حکم ثانویه اکراه استفاده نمود و در کدام مسائل فقهی اجازه آن وجود ندارد، مسئله‌های مهم است که نیازمند بررسی فقهی است. امام(ره) در خصوص تشخیص این اهمیت چنین می‌فرماید:«چه بسا موردی که در نخستین وهله وجودش، اکراه تحقق می‌یابد، به‌گونه‌ای که اگر در آن حالت، همسر خود را طلاق دهد یا بنده خود را آزاد سازد، کار او باطل است، ولی هرگاه وجود مقتضی در احکام اولی و اهمیت آنها احراز شود، نمی‌توان به خاطر اکراه، از آن حکم، چشم پوشید و دست برداشت، مثل اینکه اکراه شود بر از بین بردن کعبه و قبر پیامبر و امامان(ع) یا سوزاندن قرآن یا بردن آن تا تولید کردن آن به ناچاری، که مردم را به همراهی اندازد یا اینکه اکراه شود بر باطل کردن دلیل‌ها و حجت‌های الهی یا بر پاره‌ای از کارها که از نگاه عقل زشت است و در شرع، سبب کیفر است.»

– **اضطرار**

از دیگر موضوعات ثانوی فقه مسئله اضطرار است و شرایطی را توصیف می‌کند که انسان در آن به واسطه ناچاری نتواند از کاری خودداری بورزد؛ مثل شرایط گرسنگی که انسان تحت هیچ عنوان نمی‌تواند از رفع آن اجتناب نماید.

از عناوین مهم ثانوی در فقه اسلامی، عنوان اضطرار است. مرحوم شیخ طبرسی، در ذیل آیه ۱۷۳ بقره است. اضطرار را چنین تعریف می‌کند:«ناگزیری و ناچاری، عبارت است از هر کاری که شخص نتواند از آن خودداری بورزد، مانند گرسنگی که انسان گرسنه نمی‌تواند از آن خودداری ورزد.»

امام خمینی معتقد بودند قاعده لاضرر از احکام اسلام است که کنترل‌نشده مناسبات اجتماعی و به عنوان ابزاری در اختیار فقیه قرار گرفته است و نهی موجود در عبارت «لاضرر» خود حکم مشخص فقهی نیست اما از جنس امر و نهی حکم و ولی امر دست. ایشان می‌نویسند:«جمله «لاضرر و لاضرار» به عنوان حکم سلطانی و بر این اساس که پیامبر، مدیر و حاکم امت اسلام است و به منظور قطع ریشه‌های فساد از سوی

د

احکام اولیه آن دسته از دستورات هستند که شارع دین بر مبنای فساد یا صلاح موجود در یک موضوع یا متعلقات آن تشریع کرده است. به عبارت دقیق‌تر، حکم اولی توسط شارع بر مبنای وجود مصالح یا مفاسد ذاتی افعال وضع می‌شوند تا راهنمای سعادت‌تمندی بشر در مسیر هداییت‌تکوینی باشند

آن حضرت، صادر شده است، نه به عنوان حکم الهی شرعی و مفاد این حکم سلطانی، این است که رعیت و مردمان حوزه حکومت اسلامی، حق زیان رسانیدن به یکدیگر را ندارند.»

آن حضرت، صادر شده است، نه به عنوان حکم الهی شرعی و مفاد این حکم سلطانی، این است که رعیت و مردمان حوزه حکومت اسلامی، حق زیان رسانیدن به یکدیگر را ندارند.»

آن حضرت، صادر شده است، نه به عنوان حکم الهی شرعی و مفاد این حکم سلطانی، این است که رعیت و مردمان حوزه حکومت اسلامی، حق زیان رسانیدن به یکدیگر را ندارند.»

آن حضرت، صادر شده است، نه به عنوان حکم الهی شرعی و مفاد این حکم سلطانی، این است که رعیت و مردمان حوزه حکومت اسلامی، حق زیان رسانیدن به یکدیگر را ندارند.»

آن حضرت، صادر شده است، نه به عنوان حکم الهی شرعی و مفاد این حکم سلطانی، این است که رعیت و مردمان حوزه حکومت اسلامی، حق زیان رسانیدن به یکدیگر را ندارند.»

آن حضرت، صادر شده است، نه به عنوان حکم الهی شرعی و مفاد این حکم سلطانی، این است که رعیت و مردمان حوزه حکومت اسلامی، حق زیان رسانیدن به یکدیگر را ندارند.»

به موجب نص قرآن کریم، حدود قلمرو آزادی (منطقهٔ الفراغ) که اختیارات دولت را مشخص می‌کند، هر عمل تشریحی است که بالطبعیها مباح باشد، یعنی ولی امر اجازه دارد، هر فعالیت و اقدامی که حرمت یا وجوبش، صریحا اعلام نشده را.. به عنوان دستور ثانویه ممنوع یا واجب الاجرا اعلام نماید، از این‌س‌رو هر گاه امر مباحی را ممنوع کند آن مباح حرام می‌گردد و هر گاه کارهایی که اجرای آنها نظیر انفاق زوجه واجب شناخته شده را نیز ولی امر نمی‌تواند تغییر دهد، زیرا فرمان ولی امر نباید با فرمان خدا و احکام عمومی تعارض داشته باشد. بنابراین آزادی عمل ولی امر منحصر به آن دسته از اقدامات و تصمیماتی است که بالطبعیها مباح اعلام شده باشد.»

با وجود برخی نظریات پیرامون یگانگی احکام ثانویه و حکومتی، بسیاری از فقها نیز تمایز زیادی بین این دو موضوع قائلند. در این دیدگاه موضوعاتی که بین این دو تفاوت ایجاد می‌کند برشمرده و تمایزات آن برجسته می‌شود.

از جمله مهم‌ترین تفاوت بیسن حکم حکومتی و حکم ثانویه موضوع حکم است که در احکام ثانویه می‌تواند همه انواع احکام را در بر بگیرد اما حکم حکومتی تنها در ذیل تحقق موضوعی به نام حکومت اسلامی محقق می‌شود.

در حکم حکومتی، مهم‌ترین ملاک تشخیص مصلحت جامعه اسلامی است در حالی که احکام ثانویه مبتنی بر قواعد متعددی که بیان‌شد از جمله ضرر، اضطرار، تقیه و… قابل صدر است. چنین احکامی دامنه کاربردی محدود‌تری نیز نسبت به حکم حکومتی دارند و احکام حکومتی همه شئون فردیه و اجتماعی از احکام قضایی گرفته تا مناسبات اقتصادی را می‌توانند تعیین نمایند.

نکته مهم دیگری نیز که میان حکم حکومتی با احکام اولی و ثانوی تمایز ایجاد می‌کند، مرجع تشخیص حکم است. در احکام اولیه و ثانویه در واقع شارع مقدس است که تکلیف یک موضوع را مشخص و ایجاد تشخیص می‌نماید و فقیه صرفاً به استخراج و استنباط حکم شارع می‌پردازد، حال آنکه در احکام حکومتی،حاکم خود وضع‌کننده قوانین و احکام است و گرچه این دستورات ریشه در دین دارد اما الزاماً فقیه از راه استنباط آیات و روایات به حکم حکومتی نمی‌رسد چه آن‌که ذاتاً اغلب فرامین حکومتی گونه‌های روزآمدی دارند که نمی‌توان اصل موضوع را جز قواعد موضوعه از روایات استنتاج



کرده و به حکم لازم الاجرا رسانید.

در جامعه اسلامی حکم حکومتی برای همه مردم لازم الاتباع است حتی سایر فقها نیز در چنین احکامی از حاکم شرع پیروی می‌کنند، درحالی که در احکام اولیه و ثانویه، مقلد مکلف به اعمال نظر مرجع تقلید خود است و مراجع تقلید نیز بنا بر اجتهاد شخصی رفتار می‌نمایند. تمایزات فوق نشان می‌دهد اگر موجودیت حکم ثانویه را حتی کاملاً از حکم حکومتی متمایز دانسیم اما به دلایل متعدد یگسان انگاشتن این دو نیز صحیح نیست.

جالب آن است در مقابل این ایده؛ گروهی دیگر از فقها اصلاً و اساساً حکم حکومتی را جزو ارائه نموده و بر اساس آن مقرراتی برای اجرا وضع می‌شود.

حضرت امام(ره) نیز موضوع حکم حکومتی را اینگونه تشریح می‌نمایند:«منظور از احکام حکومتی احکامی است که از اختیارات و ولایت مفوضه الهی به ولی و حاکم اسلامی ناشی می‌شود و در پرتو آن می‌تواند با توجه به مصلحت و مفسده ملزم‌های که تشخیص می‌دهد حکمی را صادر کند یا تغییر دهد و نیز مقرراتی را وضع نماید.»

■ **حکم حکومتی همان احکام ثانویه نیست**

در این دیدگاه حداکثری هرچند حکم حکومتی مستقیماً مربوط به اجرای احکام اولیه اسلامی مانند اجرای واجبات و مفروضات دینی در جامعه یا جلوگیری از محرمات مودک نیز نباشد همین که از ناحیه ولی فقیه صادر شده است به عنوان یک حکم اولیه دارای اعتبار شرعی است و می‌توان آن را منتسب به شریعت دانست؛ چراکه حکم اولیه و پایه حکم حکومتی که مورد پذیرش فقها قرار گرفته است چنین می‌گوید که حاکم اسلامی باید به منظور اداره جامعه در شرایط خاص احکام را صادر نماید و چنین احکامی برای مردم لازم‌الاتباع است.

به طور خلاصه می‌توان در چنین دیدگاهی حکم حکومتی را نوعی از حکم اولیه دانست که گاه تأثیر خود را از راه اعطای عناوین احکام ثانوی ایفا می‌نماید.